

## صور نوعیه کرامات اولیا در میان معجزات و قصص انبیا

دکتر رضا صادقی شهپیر

مری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد همدان

### چکیده

در کتاب‌های مربوط به تصوف، از کهن‌ترین روزگار، کرامات بسیاری به اولیا و مشایخ طریقت نسبت داده شده است و در میان آنها، تذکرة الاولیای عطار، از این منظر، گستردگی و ویژگی خاصی دارد. نوشته پیش رو، در پی نوعی دسته‌بندی کرامات در تذکرة الاولیای عطار نیشابوری است و به بررسی و شناسایی صور نوعی و الگوهای اولیه کرامات منسوب به اولیا در این کتاب می‌پردازد. نگارنده بر این باور است که بسیاری از این کرامات - احتمالاً - بر ساخته از معجزات و قصص مربوط به انبیا و قدیسان است و این الگوها و صورت‌های مثالی در ساخته شدن آنها، دور از نظر نبوده‌اند. در این میان، سهم مریدان ساده‌اندیش و خیال‌پرداز در دامن‌زدن به این گونه روایات، بیش از همه بوده است. بنابراین، در رویارویی با این گونه مسایل در کتب و تذکرة‌های عرفانی باید با احتیاط و تأمل رفتار کرد.

**کلیدواژه‌ها:** تصوف، کرامت، معجزه، تذکرة‌الاولیا، عطار نیشابوری.

تاریخ دریافت مقاله: 88/10/26

تاریخ پذیرش مقاله: 89/3/23

Email: sadegishahpar@yahoo.com

### مقدمه

کرامت، در لغت به معنی بزرگواری و بخشندگی است و در اصطلاح صوفیان، مقصود از آن، امور خارق‌العاده‌ای است که به سبب عنایت خداوند، از ناحیه صوفی کامل و واصل صادر می‌شود؛ مانند اخبار از مغیبات و اشراف بر ضمائر و شفای بیماران و رام کردن درندگان و نظایر اینها (رجایی بخارایی 1373: 577). کرامات نشان صدق اولیاست و در کتب صوفیه مانند تذکرة‌الاولیا و دیگر کتاب‌های درباره مشایخ، بسیاری از این گونه کارها به اولیا و مشایخ منسوب شده‌است و تقریباً همه آنها بر روایات منقول از شخص ثالث مبتنی است و بعضی از آنها از مقوله قصه‌های سرگردان است که متشّرع نیز غالباً این گونه کرامات مغایر با حس و

طبع را انکار می‌کرده و ادعای وقوع آنها را نوعی انتساب معجزه به مشایخ طریقت می‌شمرده‌اند. (مصاحب 1380، ج 2: 2187)

کرامت و معجزه، هر دو از کارهای خارق‌العاده‌اند، اما برای آن که از هم متمایز باشند و فرقی باشد میان ولی و نبی، از همان آغاز در کتب صوفیه، بحث‌های زیادی در این باره شده که بیشتر آنها تکرار سخنان مؤلف کتاب‌اللمع است. وی دربارهٔ فرق میان کرامات اولیا و معجزات انبیا می‌گوید: پیامبران، معجزات را برای خلق آشکار می‌کنند زیرا که آن، دلیل بر دعوت به خداست و کتمان معجزات، مخالفت با اوست، اما اولیا کرامات را از خلق پوشیده می‌دارند چرا که اظهار آن اگر وسیلهٔ کسب شهرت و مقام باشد، مخالفت با خدای تعالی است و معجزات انبیا حجّتی است بر مشرکان تا ایمان بیاورند، در حالی که کرامات اولیا حجّتی است بر نفس‌هایشان تا یقین بیابد (سراج طوسی 1960م: 393-395). صاحب رسالهٔ قشیریه نیز، انبیا را مأمور به اظهار معجزه می‌داند و پنهان داشتن کرامت را بر ولی واجب می‌شمارد. (قشیری 1381: 624) و هجویری هم سخنان صاحب‌اللمع را تکرار می‌کند و می‌گوید:

• پس بدانک سر معجزات، اظهارست و از آن کرامات کتمان و ثمرهٔ معجزه به غیر بازگردد و کرامت خاص مر صاحب کرامت را بود. (هجویری 1381: 278)

با توجه به آنچه نقل شد می‌توان مهم‌ترین تفاوت معجزه با کرامت را، همراه بودن معجزه با دعوی پیامبری دانست و در تعریف کرامت گفت: «ظهور امر خارق عادت از طرف شخصی است که دعوی نبوت نکند.» (سجادی 1366، ج 3: 1569) و این مطلبی است که بیشتر صوفیان و عرفا - ضمن پذیرش شرایط تقریباً یکسان و شباهت‌های میان معجزه و کرامت - به آن اذعان کرده‌اند؛ چنان که قشیری از قول یکی از مشایخ بدان اشاره می‌کند و خود نیز همان را می‌پذیرد و می‌نویسد:

• چنین گوید قاضی امام ابوبکر اشعری قدس روحه که معجزات، خاصهٔ انبیا را بود و کرامات، اولیا را بود و اولیا را معجزات نبود زیرا که از شرط معجزست که دعوی با وی پیوسته بود... و یکی از شرایط آن [معجزه] دعوی پیغمبری است و ولی دعوی پیغمبری نکند، پس آنچه وی را شود، معجزه نبود و این آن قول است که اعتماد بر وی است و ما بدین طریق گوئیم و شرایط معجزه بیشتر اندر کرامات باز یابند مگر این یک شرط. (قشیری 1381: 625)

## انواع و حدود کرامات

بحث دربارهٔ ماهیت کرامت و حدود قدرت ولی و امکان صدور آن، از همان دوره‌های آغازین تصوف جریان داشته و منجر به انکار یا تحدید کرامات از سوی برخی جریان‌های فکری اسلامی و متصوفه شده‌است. جامی در *نفحات‌الانس* می‌نویسد:

• انواع خوارق عادت بسیار است چون ایجاد معدوم و اعدام موجود و اظهار امری مستور و ستر امری ظاهر و استجاب دعا و قطع مسافت بعیده در مدت اندک و اطلاع بر امور غایبه از حس و اخبار از آن و حاضر شدن در زمان واحد در امکنهٔ مختلفه و احیای موتی و اماتة احیا و سماع کلام حیوانات و نباتات و جمادات از تسبیح و غیر آن و احضار طعام و شراب در وقت

حاجت بی سببی ظاهر. (جامی 1373: 22)

همچنین اموری چون رفتن بر آب، پریدن در هوا و شنیدن آواز هاتف غیبی را باید به اینها افزود. (قشیری 1381: 630)

گروهی از معتزله، ظهور کرامات بر دست اولیا را انکار می کنند (حلی 1373: 378) و بر خسی از اشاعره نیز اعتقادی به آن ندارند، اما بیشتر اهل سنت و اشاعره، اصل کرامت را می پذیرند ولی در چگونگی و حدود امکان آن اختلاف دارند و آن را مطلق نمی دانند (منور 1381، ج 1، مقدمه مصحح: 97). هجویری، به هیچ وجه به تحدید کرامات قایل نیست و در جواب کسانی که اظهار کرامات به دست ولی را باطل کننده نبوت می پندارند و آن را محدود می کنند، این گونه استدلال می کند و می نویسد:

• گروهی از اهل سنت گویند که کرامت درست است اما نه تا حد معجز، همچون استجاب دعوت و حصول مراد و آنچه بدین ماند چنانکه عادت نقض نکند، گوئیم شما را از ظهور فعلی ناقض عادت بر دست ولی صادق در زمان تکلیف چه صورت می بندد از فساد، اگر می گویند که نوع مقدور خداوند تعالی نیست، این ضلالتست و اگر می گویند که نوع مقدور است اما اظهار آن بر دست ولی ابطال نبوت بود و نفی تخصیص وی، این هم محال است از آنچه ولی مخصوص است به کرامات و نبی به معجزات... چون ولی، ولی باشد و نبی، نبی، میان ایشان هیچ شبهت نباشد تا این احتراز باید زیرا که شرف و مراتب پیغمبران به علو رتبت و صفاء عصمت است نه به مجرد معجزه یا کرامت یا به اظهار فعلی ناقض عادت بر دست ایشان. (هجویری 1381: 276 و 277)

جامی هم، درباره جایز بودن ظهور کرامات به دست اولیا، در *نفحات الانس* می گوید:

• و بالجمله چون حضرت حق سبحانه و تعالی یکی از دوستان خود را مظهر قدرت کامله خود گرداند، در هیولای عالم هر نوع تصرفی را که خواهد تواند کرد بالحقیقت آن تأثیر و تصرف حق سبحانه و تعالی است که در وی ظاهر می شود و وی در میان، نی. (جامی 1373: 22)

در تأیید همین موضوع، نویسندگان کتب قدیم تصوف، به خوارق عاداتی استناد می کنند که از غیر نبی ظاهر شده است و آنها را از جمله کرامات می دانند؛ چنان که ابونصر سراج می گوید: دلیل بر جایز بودن صدور کرامات از غیر نبی، یکی قرآن است که خداوند در آن به مریم گفت شاخه نخل را بجنبان تا خرمای تازه فرو ریزد<sup>(1)</sup> در حالی که مریم نبی نبود. (سراج طوسی 1960م: 396) و دیگر آن که از جماعتی از اصحاب رسول (ص) روایت شده است که اسید بن حضیر و عتاب بن بشیر در شبی تاریک از محضر رسول (ص) بیرون آمدند، در حالی که سر عصای آنها چون چراغ می درخشید. (همان: 397). همچنین صاحب کتاب *التعرف* می گوید:

• بر اثبات کرامات اولیا اجماع است اگر چه در ردیف معجزات باشد؛ چون رفتن بر آب، سخن گفتن با حیوانات و طی الارض. و قرآن هم از آن سخن گفته است آن جا که آصف به سلیمان گفت که می تواند تخت بلقیس را در یک چشم به هم زدن بیاورد.<sup>(2)</sup> و نیز رزق مریم که پیوسته می رسید و چون زکریا از آن پرسید، مریم گفت که از جانب خداست.<sup>(3)</sup> (کلاباذی 1986م: 71 و 72)

ابوالقاسم قشیری و هجویری هم، سخن گفتن سگ اصحاب کهف، آوردن آصف، تخت بلقیس را در یک چشم به هم زدن، رطب دادن نخل خشکیده و حاضر بودن میوه تابستانی و زمستانی در غیر وقت آن برای مریم

را از جمله کرامات می‌دانند. (قشیری 1381: 634 و هجویری 1381: 290-292) و هجویری پس از بر شمردن موارد یادشده، می‌گوید:

• این جمله افعال ناقض عادتست و معلوم است که معجزه نیست، باید که کرامت بود و روا بود که پدید آمدن طعامی بود از جایگاهی نابیوس و روا بود که اشراف بود در اندیشه‌های خلاق و مانند این. (هجویری 1381: 292)

### جایگاه کرامات در میان عرفا و صوفیان

کرامات و خوارق عادات از نخستین ادوار تصوف، از سوی عرفا و صوفیان بزرگ، چون دام‌هایی در راه سالک پنداشته شده‌اند و ایشان، توجه و مشغولیت به این‌گونه کارهای رایج در میان صوفیان دروغین و دکان‌دار را سبب انحراف فکری سالک و بازماندن از حقیقت دانسته و مریدان خود را پیوسته از آن بر حذر داشته‌اند. از این روست که در سخنان عرفای راستینی چون ابوسعید ابوالخیر، ابوالحسن خرقانی، بایزید بسطامی و دیگران، شاهد انتقادهای شدید نسبت به کرامت‌فروشان صوفیه هستیم؛ چنان‌که ابوالحسن خرقانی گفته‌است: «هزار منزل است بنده را به خدا، اولین منزلش کرامات است، اگر بنده مختصر همت بود به هیچ مقامات دیگر نرسد.» (به نقل از: غنی 1374: 262) و ابوسعید ابوالخیر هم در جواب کسانی که گفتند «فلان کس بر آب می‌رود و در هوا می‌پرد» گفت: «سهل است بزغی و صعوه‌ای نیز برود و مگسی و زغنه‌ای می‌پرد... این چنین چیزها را بس قیمتی نیست» (منور 1381، ج 1: 199). نظیر همین سخن بوسعید، به بایزید هم منسوب است (قشیری 1381: 650) و پاسخ رابعه عدویّه به حسن بصری که در حضور وی سجاده بر آب افکند، هم از این گونه انتقادات خالی نیست، چنان‌که گفت:

• ای حسن آنچه تو کردی ماهی‌بی همان بکند و آنچه من کردم مگسی این بکند، کار از این هر دو بیرون است و به کار مشغول باید شد. (عطار نیشابوری 1374: 70)

از دیگر نمونه‌های بسیار جالب و شنیدنی در انتقاد از این‌گونه کارها، پاسخ سهل بن عبدالله تستری در برابر یکی از همین‌گونه ادعاهاست، چنان‌که ابونصر سراج می‌گوید: از ابن سالم شنیدم که گفت از پدرم شنیدم که می‌گفت مردی مصاحبت سهل بن عبدالله می‌کرد به نام عبدالرحمن بن احمد، پس روزی به سهل گفت یا ابا محمد آن گاه که وضو می‌گیرم آبی که از دستانم می‌چکد شاخه‌های طلا و نقره می‌شود. سهل گفت نشنیده‌ای که چون کودکان بگریند، آنان را به چیزی مشغول می‌کنند. (سراج طوسی 1960م: 400)

چنان‌که در نمونه‌های یادشده دیدیم، ابوسعید، رابعه، سهل و بایزید، سنگین‌ترین ضربه‌ها را بر کرامت‌فروشان وارد می‌کنند و آشکارا بر آنان می‌تازند، اما این بدان معنا نیست که ایشان، کرامات را مطلقاً نفی می‌کرده‌اند بلکه نیش انتقاد آنان همواره متوجه صوفی‌نمایانی است که در هر گوشه و خانقاهی، دامی گسترده‌اند و از این راه ارتزاق می‌کنند.

باید گفت که قدرت خارق‌العاده اولیا و کرامات منسوب به آنها در دوره‌های آغازین تصوف - باوجود نسبت دادن کرامات به صوفیان و عرفای بزرگ قرون اولیه - چندان گسترده و برجسته نمی‌نماید، اما در دوره‌های بعد و با پیدایش و گسترش سلسله‌های گوناگون تصوف، این امر، بسیار مهم جلوه می‌کند و ملاک و میزان برتری صوفیه و مشایخ طریقت بر یکدیگر به شمار می‌آید و با راه‌یابی افراد ناشایست و صوفی‌نمایان، به حلقه صوفیان صافی ضمیر، انجام این‌گونه کارها و نسبت دادن هر امر محالی به صوفیان، وسیله و دامی می‌شود برای فریفتن عوام به منظور رسیدن به مقاصد خویش، زیرا «یکی از عواملی که مردم را به اعتقاد پیدا کردن به ظرفیت معنوی یک پیر و یا شیخ طریقت رهنمون می‌شد، توان و قدرت آن رهبر به انجام کرامات بود» (شیمل 1375: 344). از سوی دیگر، «عامه مردم که از منطق و استدلال، کمتر بهره‌مندند و به آسانی پذیرای موهومات‌اند، علاوه بر قبول هر ادعایی، در نقل کرامات مشایخ راستین، شاخ و برگ بسیار بر آنها افزوده و گاهی را کوهی کرده‌اند و مؤمنان و ناقلان نیز با ثبت و درج آن مطالب بی‌اساس، زمینه را برای افزایش تصاعدی تعداد کرامات و شگفت‌انگیزتر شدن آنها فراهم آورده‌اند» (رجایی بخارایی 1373: 571). گذشته از اینها، مهم‌ترین عامل در این مسأله، تخیلات دور و دراز مریدان و داستان‌بافی‌هایشان درباره شیخ و مراد خویش بوده است؛ چنان که در دوره‌های بعدی و با گسترش و تعدد سلسله‌های تصوف که نوعی جنگ کرامات و جدال میان صوفیان بی‌صفا و دروغین پیش آمد و تصوف را به سوی انحطاط جدی کشاند و از آن، یک کارخانه کرامت‌سازی به وجود آورد و ملاک برتری مشایخ و سلسله‌های تصوف بر یکدیگر، سنگینی کفه کراماتشان شد، مریدان ساده‌اندیش و مبتدی برای اثبات برتری و به حق بودن شیخ و مراد خویش، آگاهانه و ناآگاهانه و گاه در اثر دچار شدن به توهمات و تخیلات مالیخولیایی درباره تقدس پیر خود، دست به دامن کرامت‌بافی‌های مفرط و متعدد شدند و بدین‌گونه، آن همه داستان‌های کذایی به عرفا و صوفیه منسوب و صدور هر کار شگفت و محالی از ایشان، ممکن پنداشته شد. از این رو، تذکره‌های مربوط به عرفا و صوفیه پر از این‌گونه داستان‌ها و کرامات منسوب به صوفیه است که بیشتر هم، کرامت واحدی به چند تن نسبت داده شده و در این میان، حتی مواردی از داستان‌های عامیانه و مردمی هم در این ساختار راه یافته است.

برخی محققان در توجیه کرامات و خوارق عادات اولیا به جنبه تمثیلی و نمادین آنها متوسل شده‌اند (یوسف‌پور 1380: 221) و بعضی هم میان کرامات ممکن و غیرممکن فرق نهاده و کوشیده‌اند آنها را از راه علمی توجیه کنند. (غنی 1374: 266)

نوشته پیش - جدا از همه اینها - با نگاهی انتقادی و تأمل‌آمیز به کرامات، در پی نوعی دسته‌بندی خوارق عادات گوناگون منسوب به عرفا و صوفیان در کتاب *تذکره‌الاولیای عطار* است. در این کتاب، در موارد بسیاری دیده می‌شود که عطار، یک کرامت واحد را به چند تن از عرفا، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، نسبت می‌دهد که گاه، تنها اختلافاتی جزئی با هم دارند و به نظر می‌رسد که همگی از یک آبشخور و بن مایه واحدی نشأت

گرفته‌اند و می‌توانند تحت یک عنوان و مقوله قرار گیرند اگر چه گاهی متناسب با شرایط اقلیمی و جغرافیایی منطقه، تغییر چهره نیز داده باشند. از سوی دیگر، نگارنده احتمال می‌دهد که بسیاری از این کرامات، بر ساخته از معجزات و قصص پیامبران و قدیسان بوده و از همین رو، کوشیده است تا حد امکان، صور نوعی و الگوها و بن‌مایه‌های آنها را در قرآن و کتاب مقدس و نیز قصص مربوط به انبیا شناسایی کند و بکاود. واقعیت امر، آن است که تأثر از شیوه زندگی و معجزات و داستان‌های انبیا و تشبّه به آنها از سوی عرفا و صوفیه، موضوعی است که از مطالعه احوال و اعمال ایشان به دست می‌آید و در این میان، چهره آرمانی حضرت محمد (ص) هم تشخیص ویژه‌ای داشته و اعمال و رفتار وی از همان آغاز، برای هر مسلمانی الگو بوده است و با توجه به اینکه پیامون وی را معجزات و کراماتی هم فرا گرفته‌است مانند سخن گفتن غزال وحشی با او، نالیدن ستون حنانه از فراق پیامبر، به سخن آمدن گوسفند زهرآلود با وی، نسوختن پارچه‌ای که او دست و دهانش را با آن پاک کرده بوده (شیمل 1375: 385) و بسیاری دیگر از این گونه، می‌تواند منشأ به وجود آمدن کرامات متعدد منسوب به صوفیه بوده باشد.

در این پژوهش، شانزده‌گونه از کرامات یادشده در تذکرة الاولیا را که بسامد بالایی دارند و تقریباً به بیشتر عرفای نام برده شده در این کتاب، منسوب‌اند، مشخص نموده و تا حد ممکن کوشیده‌ایم که الگوها و صور اولیه آنها را در میان معجزات و قصص مربوط به پیامبران و قدیسان، بکاویم و ریشه‌یابی کنیم. حال، به بررسی و دسته‌بندی آنها می‌پردازیم:

#### 1- نزول طعام از غیب

از شایع‌ترین کرامات منسوب به اولیا در تذکرة الاولیا و دیگر کتاب‌های تصوف، نزول طعام و شراب از غیب و جایگاهی غیرمنتظره است، بیشتر به این صورت که گروهی در بیابان چون گرسنه می‌شوند و آرزوی طعام می‌کنند، پیرشان، در حال، از آسمان فرود می‌آورد:

• نقل است که طایفه‌ای در بادیه، او (حلاج) را گفتند ما را انجیر می‌باید. دست در هوا کرد و طبقی انجیر تازه پیش ایشان بنهاد. و یک بار حلوا خواستند، طبقی حلوا با شکر گرم پیش ایشان بنهاد، گفتند این حلوا در باب الطاق بغداد باشد، گفت ما را بغداد و بادیه یکی است. (عطار نیشابوری 1374: 512)

این نوع کرامات منسوب به اولیا، قابل مقایسه با نزول مایده آسمانی بر عیسی (ع) (مائده 5: 114) و من و سلوی بر قوم موسی (ع) (بقره 1: 57) و متأثر از آنهاست. در این باره در تورات هم آمده است که: «و در سحرگاه در اطراف اردوگاه [بنی اسرائیل] شبنم بر زمین نشست. صبح وقتی شبنم ناپدید شد، دانه‌های ریزی روی زمین باقی ماند که شبیه دانه‌های برف بود. وقتی قوم اسرائیل آن را دیدند، از همدیگر پرسیدند: این چیست؟ موسی به آنها گفت: این نانی است که خداوند به شما داده تا بخورید؛ خدا فرموده که هر خانواده به اندازه احتیاج روزانه خود از این نان جمع کند.» (تورات، خروج، باب 16: 112)

نکته جالب و شایسته تأمل این است که حضرت موسی (ع) به قوش می گوید که به اندازه نیازشان نان بردارند و عرفا و صوفیان هم، به مریدان شان اجازه نمی داده اند که پس از خوردن از طعام و شراب نازل شده، چیزی از آن با خود بردارند:

• چون [از خوردن آب] فارغ شدم، خواستم پاره ای بردارم، [ابراهیم خواص] مرا گفت دست بردار که آن آب از آن نیست که توان داشت. (عطار نیشابوری 1374: 524)

همچنین در روایت دیگری، چون یکی از مریدان، کوزه ای آب با خود برمی دارد آب، خشک می شود. (همان: 36) و درباره قوم موسی هم، گفته اند که اگر بیشتر از خوراک روزانه شان از طعام نازل شده برمی داشتند، گندیده می شد:

• اگر درم سنگی بیشتر بودی گنده گشتی. (نیشابوری 1359: 208)

## 2- راه رفتن روی آب

عطار درباره سهل تستری می گوید: «نقل است که بر آب رفتی که قدمش تر نشدی.» (عطار نیشابوری 1374: 266) و همین کرامت را به عتبه بن غلام، حسن بصری، ابراهیم خواص، بشر حافی، حبیب عجمی و مالک دینار نسبت می دهد. (عطار نیشابوری 1374: به ترتیب نامها 63، 70، 527، 114، 59، 45)

این کرامت، بر ساخته از داستان حضرت عیسی (ع) و راه رفتن وی روی دریاچه است:

• شب فرا رسید و شاگردانش در دریاچه دچار زحمت شدند زیرا باد مخالف تند بود و قایق پیش نمی رفت، اما نزدیک صبح، عیسی در حالی که روی آب راه می رفت، به آنها نزدیک شد. (عهد جدید، متا، باب 14: 1446 و مرقس، باب 7: 1497 و یوحنا، باب 6: 1607)

دکتر شفیع کدکنی، در این باره می گوید:

• رایج ترین نوع اظهار کرامت از قدیم همین مسأله بر آب رفتن بوده است. در شعر ابوالعناهیة می خوانیم: لَوْ كَانَ زُهْدًا كَفِي الدُّنْيَا كَرُهْدًا كَفِي حُبِّي مَشِيْتُ بِلَا شَكِّ عَلَى الْمَاءِ، و تا عصر سعدی که آن مرد در برابر چشم سعدی سجاده بر روی آب افکند، ادامه داشته است. گویا اصل این اندیشه از سخنی است که پیامبر در حق عیسی فرموده است: رَحِمَ اللَّهُ أَخِي عِيسَى لَوْ أَزْدَادَتْ يَقِينًا لَمَشَى فِي الْهَوَاءِ، و چون از جنید در این باب پرسیدند، گفت: عیسی با یقین خویش بر آب قدم نهاد و رفت و پیامبر ما چون یقین بیشتری داشت، در شب معراج بر هوا گام نهاد. (منور 1381، ج 2: 565)

این سخن جنید نشان می دهد که کتاب مقدس و قصص مربوط به انبیا، در میان صوفیان و مریدان شان شناخته شده بوده است و به نوعی این مدعا را هم تأیید و تأکید می کند که برخی کرامات منسوب به اولیا - احتمالاً - بر ساخته از معجزات و قصص انبیا بوده باشند.

همچنین - با احتیاط - باید افزود که همین کرامت بر آب رفتن، در برخی روایات، به «سجاده بر آب افکندن» تبدیل شده (رک. به: عطار نیشابوری 1374: 70) و شکل تغییر یافته تر آن نیز، به صورت «سجاده بر هوا افکندن» در آمده است (همان: 70) که احتمالاً - گذشته از برتری جویی - شرایط اقلیمی و نبود آب و دریا در مناطقی که این نوع کرامت به اولیا منسوب شده، در پدید آمدن چنین تغییری بی تأثیر نبوده است.

### 3- نسوختن در آتش

این کرامت، در تذکرة الاولیا، مکرر به صوفیان نسبت داده شده است و در همه آنها شخص از سوختن مصون می ماند:

• نقل است که روزی فتح را سوال کردند از صدق، دست در کوره آهنگری کرد، پاره ای آهن تافته بیرون آورد و بر دست نهاد و گفت صدق این است. (عطّار نیشابوری 1374: 296)

همچنین است داستان ابونصر سراج که در پی حالتی، روی بر آتش نهاد و خدا را سجده کرد (همان: 556) و احمد حواری که در تنور تافته داخل شد «و چون نگاه کردند مویی بر وی نسوخته بود.» (همان: 300)

کرامت نسوختن در آتش، به مالک دینار، ابوحفص حدّاد، شبلی، ابوالحسین نوری و حسن بصری نیز منسوب است (ر.ک. به: عطّار نیشابوری 1374: به ترتیب نامها 47، 340، 537، 407، 38) و منشأ و الگوی ساخته شدن آنها، داستان مشهور افکندن ابراهیم (ع) در آتش و نسوختن وی می تواند باشد که در قرآن یاد شده<sup>(4)</sup> و در قصص الانبیا هم به این صورت آمده است:

• چون [ابراهیم] به میان آتش بیارامید، ملک تعالی آتش را بر وی سرد گردانید... پس در میان آتش تختی پیدا آمد تا ابراهیم بر آن جا بنشست و نرگس و ریاحین گرد بر گرد تخت او برست. (نیشابوری 1359: 52)

### 4- میوه دادن چوب خشکیده

این کرامت، به یکی از مریدان بایزید منسوب است؛ بدین صورت که: «شیخ ابوسعید منجورانی پیش بایزید آمد و خواست تا امتحانی کند. شیخ او را به مریدی حوالت کرد، نام او سعید راعی، گفت: پیش او رو که ولایت کرامت به اقطاع به او داده ایم. چون ابوسعید آنجا برفت، راعی را دید که در صحرا نماز می کرد و گرگانی شبانی گوسفندان او می کردند. چون از نماز فارغ شد، گفت: چه می خواهی؟ گفت: نان گرم و انگور. راعی چوبی داشت و به دو نیم کرد و یک نیمه به طرف خود فرو برد و یک نیمه به طرف او، در حال، انگور بار آورد...» (عطّار نیشابوری 1374: 154) و نظیر همین کرامت، خرما دادن خار بن برای حلّاج است: «پس [حلّاج] در راه هر جا که پشت به خاربنی باز نهادی، رطب بار آوردی» (همان: 512). همچنین در رساله قشیری، این کرامت، به ذوالنون مصری نسبت داده شده است و در آن جا نیز بوته مغیلان رطب می دهد. (قشیری 1381: 664)

این گونه کرامات منسوب به اولیا، می تواند بر ساخته از داستان مریم (ع) و خرما دادن نخل خشکیده برای او باشد که در قرآن یاد شده است. (مریم 19: 25). همچنین قابل مقایسه با شکوفه و میوه دادن عصای هارون است که در تورات آمده است:

• ... و رهبران دوازده قبیله اسرائیل از جمله هارون، هر یک عصایی نزد موسی آوردند. وی آنها را در اتاق درونی خیمه عبادت، در حضور خداوند گذاشت. روز بعد موسی به آن جا رفت و دید عصای هارون که معرف قبیله لاوی بوده، شکفته و گل کرده و بادام داده است. (تورات، اعداد، باب 17: 233)

### 5- سخن گفتن گیاه و حیوان با ولی



این کرامت، در تذکرة الاولیا، به صورت سخن گفتن درخت انجیر با شبلی، آمده است:

• نقل است که [ شبلی ] گفت نیت کردم که هیچ نخورم مگر از حلال، در بیابان می‌رفتم، درخت انجیر دیدم، دست دراز کردم تا یک انجیر باز کنم، انجیر با من به سخن در آمد و گفت: یا شبلی وقت خویش نگاه‌دار که ملک جهودانم. (عطار نیشابوری 544:1374)

کرامت سخن گفتن جماد و نبات با اولیا و کرامات دیگری از این گونه، بر ساخته از داستان حضرت موسی (ع) و شنیدن آواز از درخت (قصص 28:30) و سخن گفتن خداوند با اوست.<sup>(5)</sup> چنانکه در قصص الانبیا می‌گوید:

• موسی آهنگ درخت کرد و پاره‌ای همزم از کوه بر گرفت و بدان نور می‌داشت پنداشت که آتش است.... آواز شنید یا موسی ائی انا الله رب العالمین. (نیشابوری 159:1359)

همچنین معجزاتی چون نالیدن ستون حنانه از دوری حضرت محمد (حلی 383:1373) و بر آمدن آواز از سنگ و چوب هنگام عبور پیامبر و سلام کردن آنها بر او (همدانی 109:1375) در پدید آمدن این گونه کرامات منسوب به اولیا، بی‌تأثیر نبوده است.

شکل دیگری از همین کرامت، سخن گفتن حیوانات با اولیاست و به او ایس قرنی منسوب است که گوسفندی با او به سخن آمد (عطار نیشابوری 26:1374). معجزات و داستان‌هایی مانند سخن گفتن غزال وحشی و گوسفند زهرآلود با حضرت محمد (شیمل 358:1375) و نیز سخن گفتن سگ اصحاب کهف با ایشان (قشیری 634:1381) می‌تواند الگوی پدید آمدن این گونه کرامات منسوب به اولیا بوده باشد. و از همین گونه است سخن گفتن سوسمار با اسماعیل (ع) آن گاه که با هاجر در بیابان مکه رها شده بود:

• ... سوسماری با وی به سخن آمد و گفت یا اسماعیل من روزی توام، مرا ببر و بکش و بخور که من فخر کنم روز قیامت بر دیگران. (نیشابوری 68:1359)

## 6- جوشیدن چشمه از زمین

این نوع کرامات منسوب به اولیا، بیشتر به این شکل است که در پی تشنگی مریدان در بادیه، با زدن پا یا کشیدن خطی روی زمین به وسیله پیر، چشمه‌ای جاری می‌شود. عطار، این کرامت را به هر دو شکل یادشده، به ابوتراب نخشی نسبت می‌دهد و می‌گوید:

• «بوالعباس سیرمی» گوید که با ابوتراب در بادیه بودم، یکی از یاران گفت مرا تشنه است، پای بر زمین زد و چشمه‌ای آب پدید آمد. (عطار نیشابوری 311:1374)

و نیز می‌گوید:

• نقل است که ابوتراب نخشی یک بار با مریدان در بادیه می‌رفت، اصحاب تشنه شدند، خواستند که وضو سازند، به شیخ مراجعه کردند، شیخ خطی بکشید، آب بر جوشید و وضو ساختند. (همان: 310)

شکل دیگری از همین کرامت، بالا آمدن و سر ریز کردن آب چاه است که به حسن بصری منسوب است (عطار نیشابوری 36:1374) و نیز بارییدن بـاران بـه

محض اراده و خواست شیخ، که به با یزید بسطامی نسبت داده شده است. (همان: 153)

درباره الگوها و صور نوعیه این گونه کرامات، می توان به چندین مورد اشاره کرد از جمله؛ معجزه حضرت موسی (ع) که وقتی عصایش را به سنگ زد، دوازده چشمه از آن جاری شد و قومش از آن نوشیدند (بقره 1: 60، و تورات، خروج، باب 17: 113). دیگر، داستان جوشیدن چشمه از زیر پای اسماعیل (ع) است آن گاه که با مادرش در بیابان مکه رها شده بود:

• ...بیستادند و زاری کردند و گریان شدند. پس اسماعیل برخاست و پای ها بر زمین نهاد برهنه، هم آن جایگاه که حق تعالی آب داد تا بر پشت زمین آمد و بانگ می کرد و برمی جوشید... (نیشابوری 1359: 67 و 68)

همچنین است معجزاتی که از پیامبر (ص) نقل کرده اند؛ چنان که وقتی چاه حدیبیه خشک شده بود، آن حضرت تیری را در چاه فرو کردند و ناگهان آب بر جوشید، و نیز این که آب از میان انگشتان وی می چکید، به طوری که مردم بسیاری از آن سیراب شدند. (حلی 1373: 382)

#### 7- مسخر کردن وحوش و انس با حیوانات

کرامت یادشده، به شکل های گوناگونی چون تحت فرمان داشتن شیر و اژدها، دوستی با حیوانات اهلی و گزندگان و... به اولیا منسوب است که همگی از بن مایه واحدی نشأت گرفته اند. در اختیار داشتن شیر، در تذکره اولیا به چندین کس نسبت داده شده است که از جمله درباره ابوالحسن خرقانی می گوید:

• نقل است که بوعلی سینا به آوازه شیخ عزم خرقان کرد، چون به وثاق شیخ آمد، شیخ به هیزم رفته بود... بوعلی عزم صحرا کرد تا شیخ را ببیند. شیخ را دید، همی آمد و خرواری درمنه بر شیری نهاده... (عطار نیشابوری 1374: 578 و 579)

همین نوع کرامت، به بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر هم منسوب است که: بایزید، انبان آرد را بر پشت شیری می نهاد (عطار نیشابوری 1374: 154) و بوسعید هم گمشده ای را بر شیری می نشانید و در گوش حیوان چیزی می گوید و مرد گمشده، پس از لحظه ای خود را در بخارا می بیند. (6) (همان: 154)

شکل دیگری از این کرامت، انس و دوستی با حیوانات است و بیشتر از همه، سهل تستری بدان شهره بوده است، به گونه ای که خانه اش را «بیت السباع» می گفته اند و صاحب اللمع فی التصوف، در این باره می گوید:

• با جماعتی در تستر وارد خانه سهل بن عبدالله تستری شدیم و در آن، خانه ای بود که مردم بیت السباع می خواندند، درباره اش سوال کردم، گفتند که درندگان به نزد سهل می آمدند و او آنها را در این خانه مهمان می کرد و من از صالحان تستر کس ندیدم که این موضوع را انکار کند. (سراج طوسی 1960م: 391)

عطار هم، این روایت را درباره سهل تستری آورده (عطار نیشابوری 1374: 267) و کرامت انس با حیوانات را، به ابوالخیر اقطع، ابواسحاق کازرونی و ابراهیم خواص نیز نسبت داده است. (همان، به ترتیب نامها 463، 671، 523)

این گونه کرامات - احتمالاً - با توجه به بن مایه مشهور تسخیر حیوانات و پرندگان به وسیله حضرت سلیمان (ع) که در قرآن (نمل 27: 17) نیز آمده، ساخته و پرداخته شده است. همچنین صورت تغییر یافته تر کرامت انس با جانوران، در برخی روایات دیگر، به شکل سایه انداختن کرکس بر سر اولیا و بادزدن و مگس

راندن مار، درآمده است، چنانکه دربارهٔ مالک دینار، نقل شده است که «وقتی در سایهٔ درختی خفته بود، ماری آمده بود و یک شاخ نرگس در دهان گرفته و او را باد می‌کرد.» (عطار نیشابوری 1374: 46) و همچنین است دربارهٔ عبدالله مبارک (همان: 184) و صاحب رسالهٔ قشیری، همین داستان را به ابراهیم ادهم نسبت داده است (قشیری 1381: 664). دربارهٔ ابوالحسن صایغ هم گفته‌اند که: «ممشاد دینوری گفت در بادیه ابوالحسن صایغ را دیدم، نماز می‌کرد و آن کرکس بر سر او سایه می‌داشت.» (عطار نیشابوری 1374: 635)

شاید بتوان مورد اخیر را با سایه افکندن ابر بر سر قوم بنی اسرائیل مطابقت داد و برساخته از همان دانست؛ چنان که در قرآن می‌فرماید: وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ ... (قره 1: 57) و در تورات هم آمده است:

ابر همیشه خیمه را می‌پوشانید... وقتی که ابر حرکت می‌کرد، قوم بنی اسرائیل کوچ می‌کردند و هر وقت ابر می‌ایستاد، آنها نیز توقف می‌کردند و در آن جا اردو می‌زدند. (تورات، اعداد، باب 9: 218 و خروج، باب 40: 155)

## 8- دینار آوردن ماهی برای عارف

این کرامت، به شکل‌های گوناگون در تذکرة‌الاولیا نقل شده و به عرفا نسبت داده شده است؛ از جمله می‌گوید:

• مالک دینار در کشتی نشسته بود چون به میان دریا رسید، اهل کشتی گفتند غلّهٔ کشتی بیار، گفت ندارم، چندانش بزند که هوش از او بیرون رفت... گفتند پایت گیریم و در دریا اندازیم. هر چه در آب ماهی بود، همه سر بر آوردند، هر یکی دو دینار زر بر دهان گرفته، مالک دست فرا کرد و از یک ماهی دو دینار بستد و بدیشان داد. (عطار نیشابوری 1374: 45)

در روایت دیگری، گوهری از آن بازرگانی در کشتی گم می‌شود و همهٔ اهل کشتی ذوالنون مصری را متهم می‌کنند و چون آزار از حد می‌گذرد، هزاران ماهی، هر یک گوهری برای ذوالنون می‌آورند. (همان: 121) و نظیر این کرامت، به خیر نساج هم منسوب است (همان: 480)

همچنین در داستان دیگری دربارهٔ ابراهیم ادهم، ماهی‌ها برای او سوزن زرین می‌آورند (همان: 109) که در این جا هم اساس و بنیاد داستان، همان است و فقط دینار به سوزن تبدیل شده است.

این گونه کرامات با آوردن ماهی، انگشتی حضرت سلیمان را در دهان خود و - در برخی روایات - یافته شدن انگشتی سلیمان در شکم ماهی (نیشابوری 1359: 305 و 306) قابل مقایسه و احتمالاً بر ساخته از همین داستان سلیمان است.

شکل‌های دیگری از کرامت یادشده هم، به اولیا منسوب است که در آنها - با وجود برخی دگرگونی‌ها - ویژگی اصلی و بنیادین داستان حفظ شده است؛ به این صورت که عارفی به عنوان نمونه برای رهایی از یک حادثه، چیزهای دیگر را به زر تبدیل می‌کند؛ چنان که دربارهٔ ابراهیم ادهم آمده است:

• در کشتی خواست نشستن و سیم نداشت، گفتند هر کسی را دیناری بیاورد. دو رکعت نماز گزارد و گفت الهی از من چیزی می‌خواهند و ندارم. در وقت، آن دریا همه زر شد، مشتی بر گرفت و بدیشان داد. (عطار نیشابوری 1374: 19)

و جالب‌تر این که همین داستان در رساله قشیریه نیز (ص 672) به نام ابراهیم ادهم آمده است، با این تفاوت که در آن جا، ریگ به دینار تبدیل می‌شود نه آب دریا، که ظاهراً شرایط اقلیمی، سبب بروز این گونه دگرگونی‌ها در روایات شده است.

و از همین گونه است کراماتی چون زر شدن دشت برای سهل تستری (عطار نیشابوری 1374: 266)، تبدیل کردن ذوالنون مصری، سنگ را به زمرد (همان: 124)، زر شدن درختان مغیلان برای ابراهیم ادهم (همان: 109) و پدید آمدن زر در میان بازار، در پی ردا بر زمین کوفتن حاتم اصم (همان: 256)

9- سیر کردن عارف، جماعتی انبوه را با طعامی اندک

عطار، این کرامت را به ابوالحسن خرقانی نسبت می‌دهد و می‌گوید:

• چون شیخ بوسعید بر شیخ [خرقانی] رسید، قرصی چند جوین بود معدود که زن پخته بود. شیخ او را گفت ازاری بر زیر این قرص‌ها انداز و چندان که می‌خواهی بیرون می‌گیر و ازار برمگیر. زن چنان کرد. نقل است که چون خلق بسیار گرد آمدند، قرص چندان که خادم همی‌آورد، دیگر باقی بود تا یک بار ازار برداشتند، قرصی نماند. شیخ گفت خطا کردی، اگر ازار برنگرفتی همچنان تا قیامت قرص از آن زیر بیرون آوردندی. (عطار نیشابوری 1374: 577)

صورت نوعی و الگوی اولیه این کرامت، معجزه حضرت عیسی (ع) است که در عهد جدید، به تکرار

آمده است:

• گفتند ما به جز پنج نان و دو ماهی چیز دیگری نداریم. عیسی فرمود آنها را به من بدهید، سپس به مردم گفت که بر روی سبزه بنشینید و نان و ماهی را برداشت... نان‌ها را تکه‌تکه کرد و به شاگردانش داد تا به مردم بدهند. همه خوردند و سیر شدند. وقتی خورده نان‌ها را جمع کردند، دوازده سبد پر شد. فقط تعداد مردها در میان آن جماعت پنج هزار نفر بود. (عهد جدید، متا، باب 14: 1446 و لوقا، باب 9: 1549 و مرقس، باب 6: 1496 و یوحنا، باب 6: 1606)

بن‌مایه اصلی کرامت یادشده، گذشته از این‌گونه معجزات عیسی (ع)، می‌تواند برخی معجزات پیامبر (ص) مانند سیر شدن همه اصحاب آن حضرت با یک صاع نان و یک بزغاله، در روز خندق (حلی 1373: 383) بوده باشد.

10- نور و روشنایی دادن دست ولی

این کرامت شگفت، در تذکرة الاولیا، به رابعه عدویّه منسوب است، چنان که می‌گوید:

• نقل است که شبی حسن [بصری] و یاری دو سه بر رابعه شدند، رابعه چراغ نداشت. ایشان را دل، روشنایی خواست. رابعه به دهن پف کرد در سر انگشت خویش و آن شب تا روز انگشت او چون چراغ می‌افروخت و تا صبح بنشستند در آن روشنایی. اگر کسی گوید این چون بود، گویم چنان که دست موسی (ع). (عطار نیشابوری 1374: 71)

کرامت یادشده، بر ساخته از معجزه ید بیضای حضرت موسی (ع) است که در قرآن (شعرا 26: 33) آمده<sup>(7)</sup>

و حتّی در عبارت عطار هم بدان اشاره شده است. همچنین می‌توان آن را با نور دادن عصای دو تن از یاران پیامبر (ص) در یک شب تاریک مقایسه کرد. (ر.ک. به: سراج طوسی 1960م: 397)

نکته شایسته تأمل این است که از بخش پایانی کلام عطار، دو چیز را می‌توان فهمید؛ یکی نگاه تردیدآمیز جامعه آن روز نسبت به کرامات، و دیگر، تصریح عطار بر مطابقت میان کرامات اولیا و معجزات انبیا که خود، مهر تأییدی است بر مدّعی ما مبنی بر اینکه در ساختن و پرداختن کرامات منسوب به اولیا، به معجزات و قصص انبیا و قدّيسان، نظر داشته‌اند.

همچنین شکل دیگری از این کرامت تافتن نور و روشنی از دهان ابوالحسین نوری، به هنگام سخن گفتن در شب (عطار نیشابوری 1374: 401) و بر آمدن نور از عبادتگاه اوست. (همان: 402)

#### 11- اشراف بر ضمائر و آگاهی از وقایع

این کرامت، از جمله کرامات شایع منسوب به اولیا بوده و به صورت خواندن فکر و ضمیر افراد و خبر دادن از غیب و وقایع دور، در تذکرة الاولیا به عارفان بسیاری نسبت داده شده است (همان: 377، 401، 484، 711). یکی از شگفت‌انگیزترین آنها، داستان ابوسعید ابوالخیر و حسن مؤدّب و دستار طبری است (همان: 708) که سبب توبه کردن حسن مؤدّب از انکار صوفیان و کمر به خدمت شیخ بستن او می‌شود.

آن‌گونه که از اسرارالتوحید بر می‌آید، اشراف بر ضمائر، محور اصلی کرامات منسوب به ابوسعید بوده است و عطار هم در این باره می‌گوید: «هیچ شیخ را چندان اشراف نبود که او را» (همان: 701). دکتر شفیع کدکنی بر این باور است که در روزگار حیات ابوسعید، هیچ کرامتی به جز اشراف بر ضمائر و خواندن افکار، برای وی نقل نشده بوده و کراماتی چون فرمان راندن بر شیر و اژدها، بر ساخته‌های دیگران است. (منور 1381: ج 1، مقدمه مصحح: 99)

آگاهی از وقایع و خبر دادن از آنها هم، شکل دیگری از همان‌گونه کرامات منسوب به اولیاست، چنانکه درباره سهل تستری می‌گوید:

• یک روز در مسجد نشسته بود، کبوتری بیفتاد از گرما و رنج، سهل گفت شاه کرمانی بمرد، چون نگاه کردند، همچنان بود. (عطار نیشابوری 1374: 267)

و از همین گونه است خبر دادن ابوالحسن خرقانی از راهزنی دزدان. (همان: 581)

نظیر چنین کراماتی، معجزات و داستان‌هایی است که درباره انبیا، به ویژه، حضرت محمد (ص) منقول است؛ چنان که در کشف‌المحجوب می‌گوید:

• چون حبیب را کافران به مکه بر دار کردند، رسول عم به مدینه بود اندر مسجد نشسته وی را همی‌دید و با صحابه می‌گفت آنچه با وی همی‌کردند. (هجوی 1381: 279)

و چنین است خبر دادن پیامبر (ص) از کشته شدن امام حسین (ع) و جعفر طیار و یاسر و عمار (ر.ک. به: حلی 1373: 383 و 384) و بسیاری دیگر از همین گونه.

#### 12- طی الارض

پیمودن مسافتی دراز در یک آن، کرامتی است که در تذکرة‌الاولیا به بیشتر عرفا و صوفیان از جمله ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، سهل تستری و حسن بصری (عطار نیشابوری 1374: به ترتیب نام‌ها 574، 704، 267، 36) منسوب است. دربارهٔ ابوسعید ابوالخیر می‌گوید:

• نقل است که اگر او را مشکل افتادی در حال، به سرخس رفتی معلّق در هوا میان آسمان و زمین و آن مشکل از پیر ابوالفضل [سرخسی] پرسیدی. (همان: 704)

کرامت طی الارض، احتمالاً با روان شدن تخت حضرت سلیمان بر باد، مرتبط و بر ساخته از همان بوده باشد که در قرآن هم آمده است.<sup>(8)</sup>

### 13- شفا بخشیدن به بیماران

شفا دادن به بیماران نه تنها به خود اولیا، به تکرار نسبت داده شده است بلکه در این میان، حتی چیزهایی چون نعلین و دیگر متعلقات ایشان نیز از کرامت‌بافی‌های عوام و مریدان ساده‌اندیش، بی‌نصیب نمانده است، چنان که عطار، دربارهٔ ابوالحسن خرقانی می‌گوید:

• نقل است که عضدالدوله را که وزیر بود در بغداد درد شکم برخاست، جمله اطّبا را جمع کردند، در آن عاجز ماندند تا آخر نعلین شیخ به شکم او فرونیاروند، حق تعالی شفا نداد. (عطار نیشابوری 1374: 579)

شبیبه به همین داستان، در اسرارالتوحید به ابوسعید ابوالخیر منسوب است و در آن جا نیز، چشم درد پیرزنی - که هیچ دارویی در آن کارگر نمی‌شود - با چوب خلال ابوسعید درمان می‌پذیرد. (منوّز 1381، ج 1: 74) همچنین دربارهٔ عبد الله مبارک آمده است:

• ناینایی را گفتند عبدالله مبارک می‌آید، هر چه می‌باید بخواه. ناینایا گفت: توقف کن یا عبدالله. عبدالله بایستاد. گفت دعا کن تا حق تعالی چشم مرا باز دهد. عبدالله سر در پیش افکند و دعا کرد در حال، بینا شد. (عطار نیشابوری 1374: 184)

کرامت شفابخشی به بیماران را می‌توان بر ساخته از معجزات حضرت عیسی (ع) دانست که در سراسر عهد جدید، موضوعی مکرر است؛ از جمله شفا دادن به جذامی (متا، باب 8: 1429) و ناینایا و گنگ (متا، باب 9: 1434) و افلیج (مرقس، باب 2: 1482 و لوقا، باب 5: 1537 و یوحنا، باب 5: 1603)

### 14- زنده کردن مردگان

این کرامت به صورت زنده کردن خری، در تذکرة‌الاولیا به رابعه عدویّه (عطار نیشابوری 1374: 67) و نیز ابوالحسنین نوری منسوب است؛ چنان که دربارهٔ وی می‌گوید:

• نقل است که نوری می‌گذشت یکی را دید که بار افتاده و خرش مرده و او زار می‌گریست. نوری پای بر خر زد و گفت برخیز چه جای خفتن است، حالی برخاست. مرد بار نهاد و برفت. (همان: 408)

کرامت یادشده نیز با توجه به معجزهٔ مشهور حضرت عیسی (ع)، یعنی زنده کردن مردگان، پرداخته شده و بر ساخته از همان است. و شناخته شده‌ترین آن، زنده کردن ایلعازر پس از مرگ و دفن اوست، چنان که در انجیل یوحنا می‌گوید:

• ... پس سنگ را کنار زدند. آن گاه عیسی به آسمان نگاه کرد... سپس با صدای بلند فرمود: ایلعازر بیرون بیا، ایلعازر از قبر بیرون آمد، در حالی که تمام بدنش در کفن پیچیده شده و پارچه‌ای سر و صورتش را پوشانده بود. عیسی فرمود: او را باز کنید تا بتواند راه برود. (عهد جدید، یوحنا، باب 11: 1622)

همچنین است زنده کردن دختری که مرده بود. (همان، مرقس، باب 5: 1492 و متا، باب 9: 1433)

## 15- پدید آمدن نقش الله از خون عارف

این داستان هم، مشهورتر از همه، به حلاج منسوب است که هنگام کشتن وی «هر قطره خون که می چکید الله پدید می آمد» (عطار نیشابوری 1374: 517). آنچه از این نوع، به دیگران نسبت داده شده، احتمالاً بر ساخته از آن و از همان ریشه بوده است، چنان که به شبلی منسوب است که «یک بار به سنگ پای او بشکستند، هر قطره خون که از وی می چکید، نقش الله می شد» (همان: 539). این کرامت، به ابوالحسین نوری و مریدی از آن سهل تستری هم، نسبت داده شده است. (همان: 267 و 409)

شکل تغییر یافته تر کرامت یادشده، بر آمدن آواز «الله» از حلق ابوسعید ابوالخیر به هنگام خواب (منور 1381، ج 1: 53) است که آن، بی شباهت به بر آمدن آواز «نالالحق» از اندام و خاکستر سوخته حلاج (عطار نیشابوری 1374: 517) نیست، که این خود نیز صورت دیگری از پدید آمدن نقش الله از خون است و گویا در انتساب آن به ابوسعید، به این بن مایه مشهور نظر داشته اند.

## 16- استقبال کردن کعبه از عارف

از شگفت انگیزترین کرامات منسوب به اولیا، استقبال کردن کعبه از رابعه عدویّه است؛ چنان که عطار می گوید:

• نقل است که وقتی دیگر به مکه می رفت در میان راه کعبه را دید که به استقبال او آمد، رابعه گفت مرا ربّ الیبت می باید، کعبه را چه کنم. (همان: 67)

این کرامت، در تذکرة الاولیا، تنها به رابعه عدویّه منسوب است، اما در اسرارالتوحید هم نظیر همین - با اندکی دگرگونی - درباره ابوسعید آمده که کعبه بر بالای سر او طواف کرده است. (ر.ک. به: منور 1381، ج 1: 264 و 265)

این کرامت، گویا در جواب شخصی که بر حج نرفتن ابوسعید خرده گرفته، ظاهر شده است و در حقیقت، تنبیهی است به بر گذشتن از اسم و ظاهر و مشغول شدن به معنا و باطن، چنان که در پاسخ رابعه هم، این موضوع آشکار است. دکتر شفیعی کدکنی می گوید:

• بنا به روایت مقامات خرقانی، این ابوالحسن خرقانی بود که بوسعید را از حج بازداشت و گفت: «ای بوسعید چرا چنان نباشی که کعبه به زیارت تو آید». گفت: «این مرتبه تو را سزاوار است». گفت: «با ما امشب خلوت ساز». در موافقت به مسجد بنشستند. کعبه بر زبّر سر ایشان طواف کرد. بوسعید حلقه در [کعبه] گرفت و دعا گفت و شیخ می گفت اعوذبا الله من مکر الله اعوذبا الله من وساوس الشیطان. (همان، ج 1، مقدمه مصحح: 101)

چنان که از سخن بالا بر می آید، این کرامت، به ابوالحسن خرقانی هم منسوب است. باید گفت که صورت دیگری از همین نوع کرامت، به حرکت در آوردن جمادات، مانند کوه و تخت و... است که به ابراهیم ادهم (عطار نیشابوری 1374: 108) و ذوالنون مصری (همان: 123) نسبت داده شده است.

شاید بتوان گفت که الگو و معادل مورد اخیر، این معجزه پیامبر (ص) است که درختی را به خود فرا خواند و درخت، زمین را شکافته، به سوی آن حضرت آمد و سپس به جای خود برگشت. (حلی 1373: 383)

## نتیجه

در کتب قدیم صوفیه مانند *اللمع، التعرف، رساله قشیریه* و *کشف المحجوب*، صدور کرامت از عرفا و اولیا جایز دانسته شده و برای درستی آن، داستان‌هایی از قرآن مانند رطب دادن نخل خشکیده برای حضرت مریم، آوردن سلیمان تخت بلقیس را در یک چشم به هم زدن و سخن گفتن سگ اصحاب کهف، به عنوان دلیل آورده شده است. در عین حال در همان کتاب‌ها در اقوال کسانی چون ابوسعید، بایزید و رابعه عدویه، شاهد شدیدترین انتقادات از کرامت‌فروشان صوفیه و دام‌گستری آنها هستیم. از آن جا که در نظریه عرفان اسلامی هر یک از اولیا مظهر قدرت کامله خداوند و قادر به هرگونه تصرف در عالم واقع هستند، صدور کرامات و خوارق عادات هم از ایشان ممکن و جایز است. بنابراین، نسبت دادن کرامات و خوارق عادات گوناگون به اولیاء اللّه، از همان دوران آغازین تصوف رواج داشته است و به تدریج، با گسترش تصوف و تعدد فرقه‌های صوفیه، موضوع کرامات هم هرچه گسترده‌تر و شگفت‌تر شده تا آن جا که از انتساب هر امر محالی به صوفیان فروگذار نشده است. جالب اینکه در *اسرار التوحید*، با وجود عظمت و شهرت ابوسعید ابوالخیر، هم در زمان خود و هم بعدها، کمتر با کرامات عجیب و شگفت منسوب به او روبه‌رویم و بیشتر کرامات منسوب به وی از گونه اشرف بر ضمایر و خواندن فکر اشخاص است که چیزی ممکن و باور کردنی است و تنها در یک جا از ارتباط آن هم غیرمستقیم – ابوسعید با اژدها سخن رفته است. این موضوع در مقایسه با دیگر عرفا که آن همه عجایب به ایشان منسوب شده، بسیار قابل تأمل است. در این میان، سهم مریدان ساده‌اندیش و خیال‌پرداز در دامن زدن به گسترش این گونه داستان بافی‌ها، بیش از همه بوده است و آگاهانه و ناآگاهانه، در اثر دچار شدن به تخیلات و توهمات مالیخولیایی نسبت به تقدس پیر و مراد خود و قادر بودن او به انجام هر کاری، به کرامت‌بافی‌های متعدد و شگفت‌انگیز درباره وی می‌پرداخته‌اند. گاهی هم برای بالاتر نشانیدن شیخ خود از دیگر شیوخ تصوف، روا و ناروا، به این گونه داستان‌پردازی‌ها و کرامت‌سازی‌ها دست می‌زده‌اند. همچنین بزرگ‌نمایی‌ها درباره شیوخ و اسطوره ساختن از آنها پس از مرگ نیز عامل دیگری در گسترش و تعدد کرامات منسوب به ایشان بوده است. این موضوع هم دقیقاً از تقدس آنها در نظر مردمان و ارادتمندان‌شان در طول روزگاران، برای تقدس هرچه تمام‌تر دادن به آنها نشأت می‌گرفته و هرچه می‌گذشته در روایات گوناگون مردمان، چیزی بر آن افزوده می‌شده است.

از این روست که می‌بینیم در کتاب‌های تصوف به ویژه *تذکره اولیای عطار*، یک کرامت، به چندین تن، گاه به عینه و گاه با تغییرات جزئی و اندک، نسبت داده شده که اتفاقاً از بن‌مایه و الگوی واحدی نشأت گرفته



است. همچنین، این گونه کرامات منسوب به اولیا، در بیشتر موارد و به احتمال زیاد، بر ساخته از معجزات و قصص انبیا و قدیسان بوده است و در ساختن و پرداختن آنها، این الگوها و صورت‌های نوعی، از نظر دور نبوده‌اند. بنابراین در پذیرش آنها باید تأمل کرد و در هنگام رویارویی با این گونه روایات در کتب عرفانی درباره اولیا، باید با احتیاط رفتار کرد و درباره درستی یا نادرستی آنها، حدودی قایل شد.

### پی‌نوشت

- (1) وَ هَزَّتْ إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ تُسْقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا. (مریم 19: 25)
- (2) قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي. (النمل 27: 40)
- (3) كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. (آل عمران 3: 37)
- (4) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ. (انبیاء 21: 69)
- (5) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. (قصص 28: 30)

(6) شیوع انتساب این گونه کرامات به اولیا و آشنایی اذهان عوام با این موضوع تا آنجا بوده‌است که حتی سادات این زمان هم از آن در امان نمانده‌اند و عوام با تصوّر کم‌ترین قداست در یک فرد، شروع به داستان‌بافی‌های کذایی درباره او کرده‌اند. نمونه بارز آن، داستانی است درباره یکی از سادات منطقه‌ای از استان همدان که در میان مردم آن منطقه از شهرت عام برخوردار است و نگارنده بارها این قصه را از بزرگان و پدران شنیده است و آنها خود، این سید را دیده بوده‌اند و هنوز هم پسرانش در همان روستا مورد اکرام مردم‌اند. داستان چنین است که می‌گویند روزی سید دیگری، سوار بر شیری و ماری در دست به عنوان تازیانه، با فخر و غرور بر او می‌گذرد و وی که بر بالای دیواری، به تعمیر آن مشغول بوده است، در مقابل این نوع فخر فروشی سید غریبه، در حال، نهیبی بر دیوار می‌زند، و دیوار روان می‌شود! از تأمل در این داستان، روشن می‌شود که مهم‌ترین انگیزه سازندگان آن، برتری‌دادن سید ولایت خودشان بر دیگران بوده است. و جالب‌تر از همه، این است که خود، زمانی، در یکی از کلاس‌های درس این حکایت را تعریف می‌کردم و یکی از دانشجویانم که اهل منطقه دیگری بود، گفت که این داستان برای پدر بزرگ او اتفاق افتاده است! بنابر این باید گفت که این موضوع و موارد دیگری از این دست، از گونه داستان‌های سرگردانی است که به راحتی به هر آنکه گمان اندک تقدسی در او می‌رفته، نسبت داده می‌شده است.

(7) وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ. (شعراء 26: 33) و نیز ر.ک: طه 20: 22 و نمل 27: 12

(8) وَلَسَلْنَا لِيَمَانَ الرِّيحِ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَ رَوْحُهَا شَهْرٌ... (سبا 34: 12) و نیز ر.ک. به: نیشابوری 1359: 284

## کتابنامه

قرآن کریم.

تورات (زیر نظر کشیش سارو خاچیکی).

- جامی. 1373. *نفحات الانس من حضرات القدس*. با تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. چ 2. تهران: اطلاعات.
- حلی، جمال‌الدین حسن بن یوسف. 1373. *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*. چ 4. قم: شکوری.
- رجایی بخارایی، احمدعلی. 1373. *فرهنگ اشعار حافظ*. چ 7. تهران: علمی.
- سجادی، سید جعفر. 1366. *فرهنگ معارف اسلامی*. چ 2. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- سراج طوسی، ابونصر. 1960م. *اللمع فی التصوف*. حقه و قدم له: عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی سرور. مصر: دارالکتب الحدیثه.
- شیمیل، آنه ماری. 1375. *ابعاد عرفانی اسلام*. ترجمه عبدالحلیم گواهی. چ 2. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- عطار نیشابوری. 1374. *تذکره الاولیا*. به تصحیح ر.ا. نیکلسون. چ 2. تهران: منوچهری - صفی‌علیشاه.
- عهد جدید. (زیر نظر کشیش سارو خاچیکی).
- غنی، قاسم. 1374. *تاریخ تصوف در اسلام*. چ 6. تهران: زوار.
- قشیری، ابوالقاسم. 1381. *رساله قشیریہ*. ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی. به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. چ 7. تهران: علمی و فرهنگی.
- کلاباذی، ابوبکر محمد. 1986م. *التعرف لمذهب اهل التصوف*. الطبعة الاولى. دمشق: دارالایمان.
- مصاحب، غلامحسین. 1380. *دایرةالمعارف فارسی*. ج 2. چ 2. تهران: امیرکبیر.
- منور، محمد. 1381. *اسرارالتوحید*. مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چ 5. تهران: آگاه.
- نیشابوری، ابواسحاق. 1359. *قصص الانبیاء*. به‌اهتمام حبیب یغمایی. چ 2. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. 1381. *کشف المحجوب*. به تصحیح والتین ژکوفسکی. چ 8. تهران: طهوری.
- همدانی، رفیع‌الدین اسحاق (قاضی ابرقوه). 1375. *سیرت رسول الله*. ویرایش جعفر مدرس صادقی. چ 2. تهران: مرکز.
- یوسف‌پور، محمدکاظم. 1380. *نقد صوفی*. چ 1. تهران: روزنه.